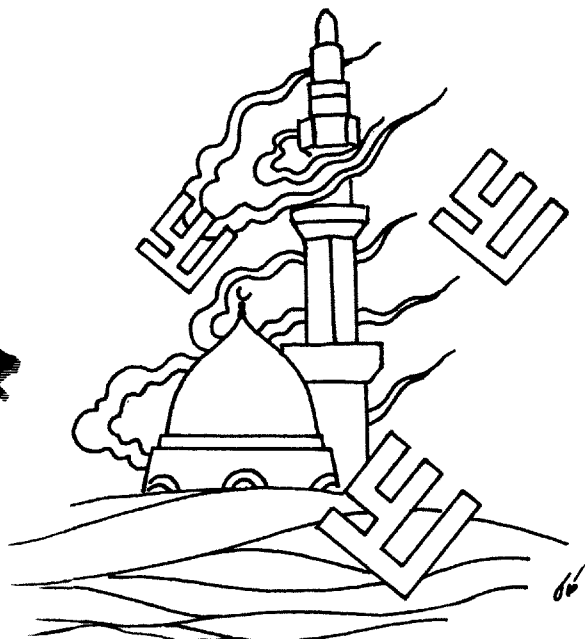


جامعه شیعه در مدینه (۲)

نخاوله



رسول جعفریان

در شماره ۲۵ این مجله بخش نخست «جامعه شیعه در مدینه» را تقدیم شما خوانندگان گرامی کردیم و وعده دادیم دو بخش دیگر آن را در شماره‌های بعد بیاوریم و اینک دومین قسمت آن را که به شرح حال نخاوله پرداخته است از نظر شما می‌گذرانیم:

اشراف حسینی در دوره جدید

در قرن نوزدهم و بیستم، بسیاری از مسافرانی که به مدینه رفته‌اند از عقاید شیعی اشراف بنو حسین سخن گفته‌اند. سید محسن امین در باره آنها نوشته است:

«در مدینه و مکه شیعیانی زندگی می‌کنند؛ همینطور در برخی نقاط دیگر (حجاز). امیران حسینی برای مدتی طولانی حاکم مدینه بوده‌اند. آنها شیعه دوازده امامی هستند که تاکنون هرگز نتوانسته‌اند

مذهب خود را در مدینه و خارج آن آشکار کنند. در «العوالی» و جاهای دیگر، شمار زیادی از آنها زندگی می‌کنند.»^۱

وی در عبارت دیگری افزوده است:

«در مدینه محله‌ای وجود دارد که ساکنان آن شیعه هستند. همچنین در مدینه طایفه هواشم که در اصل حسینی، علوی و شیعه‌اند زندگی می‌کنند. من برخی کتابهای شیعی را در دستان آنها دیدم. آنها هنوز متولّی وقفی هستند که برای



می‌دهد که ممکن است برخی از آگاهی‌هایی که سیّاحان از وجود شیعه در مدینه داده‌اند نادرست باشد. این خطاها ممکن است ناشی از نوعی نیرنگ باشد؛ چه از ناحیه شیعیان زائر، یا افکار واهی یا هر دو.

افزون بر اشراف، رهبر قبیله منطقه هم توانست با شخصیت برجسته‌ای از شیعه، از خارج ارتباط استواری برقرار کند. یک نمونه قابل توجه، شیخ سعد جزاع (جزا) است که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، رییس تیره احامده از طوایف قبیله حرب بود.^۵ زمانی که در سال ۱۸۹۹ امین الدوله بعد از حج رهسپار مدینه شد،^۶ شیخ سعد با او و همراهانش دیدار کرد.^۷ وی مهمانان ایرانی را در دیدار با اشراف و سایر اشخاص همراهی کرده و گهگاه کار مترجمی را هم برای آنها انجام می‌داد. امین الدوله که از وی با نام شیخ جزاع نخواستله یاد کرده، به نظر می‌رسد که دوستی سابقه‌داری با شیخ سعد داشته و حتی اشاره به دیدار بعدی وی از تهران دارد.

شیخ سعد خانه‌ای در مدینه داشت که امین الدوله را در آن میهمان کرد، درست زمانی که آن دو برای نخستین بار در فصل

تهیه غذای روز عاشورا اختصاص داده شده است.^۲

روشن است که عقاید فردی اشراف حسینی مدینه، در ارتباط با زائران شیعه، باید به گونه‌ای بروز می‌کرد که میهمانان گرایش شیعی آنها را درک می‌کردند.

امین الدوله، یک ایرانی سیاستمدار که گزارش سفر خود را در سال ۱۸۹۹ به مدینه نوشته، در بین میزبانان خود، از شریف علی رییس بنو الحسین به عنوان کسی که سخت به تشیع علاقه داشت و دارای مذاق تشیع بود، یاد کرده است. از نظر امین الدوله، این نتیجه طبیعی بستگی خاندانی و شرافت نسبی اوست. او در خانه شریف، در نزدیک العوالی توانسته است بدون تقیه نماز بخواند.^۳

نمی‌توان نامحتمل دانست که برخی از مردم مدینه در برابر پرسش زائران شیعه از آنها - در مورد مذهبشان - پاسخ دروغ داده باشند. Doughty از شخصی یاد کرده که پدرش به یک کاروان ایرانی اجازه داد تا نخلستان وی را اجاره کنند، احتمالاً به آن دلیل که آنها به خاطر این محل پول زیادی می‌دادند، اما برای تحقیر آنها، یک مرد جوان عیجوجو، در حضورشان ادای شیعه بودن در می‌آورد.^۴ ... این نقل به ما هشدار

در بارهٔ مدینه نوشته، آمده است: شحاته وکیل شریف مکه در امور «العربان» یا بدوی‌ها بوده است.^{۱۰} سکونت او در العوالی، وی را قادر می‌ساخت تا به موازات نقشی که در حل بحران میان قبایل مدینه (و طبعاً شامل تحکیم قدرت دولت عثمانی) داشت به عنوان واسطه در حل و فصل مسائل قبیله‌ای عمل کند.

افزون بر این وظیفهٔ رسمی، شحاته و برادر جوانش ناصر، پایگاهی برای زائران شیعه در مدینه، به ویژه مساجد متبرکهٔ جنوب شهر، همانند مسجد قبا و العوالی ایجاد کردند. مهمان‌نوازی و حمایت این دو امیر، سبب ستایش آنها از سوی سید شرف‌الدین در شرح حال خودنوشت او شده است. شرف‌الدین یک عالم شیعهٔ لبنانی است (م ۱۹۵۷) همراه مادر و برخی از شخصیت‌های برجستهٔ جنوب لبنان به مدینه سفر کرد و در رمضان سال ۱۳۲۸/سپتامبر ۱۹۱۰، حدود شش ماه پس از بتنونی به مدینه رسید. وی گفته است که در آنجا منزل راحتی در خانهٔ «برادران مؤمن ما» نخاوله داشتیم. سپس افزوده است:

«دو امیر، شریف شحاته و ناصر، همراه عده‌ای از مؤمنان (شیعیان) از عوالی به

حج همان سال در مکه با یکدیگر ملاقات کردند. او روابط محکم خود را با اشراف حفظ کرد. به نظر می‌رسد او به نوعی درگیر نقشه‌ای شده بود که طراح امین‌الدوله بود. تا بدینوسیله پشتیبانی مالی را از سوی دولت ایران برای شیعیان مدینه تأمین کند. با پولی که تهیه شد، برخی از نخاوله مجاز شدند تا به عنوان دربان بقیع به کار گمارده شوند. در این صورت آنها مطمئن بودند زائران شیعه که همیشه از سوی دربانان سنی بقیع در محدودیت بودند، با حضور اینان، بدون محدودیت می‌توانند به بقیع دسترسی داشته باشند. بر اساس نوشتهٔ امین‌الدوله تحریکات مخالفان وی در کنار استعفایش از سمت صدراعظمی (در جولای سال ۱۸۹۸) مانع از اجرای این طرح شد.^۸

حتی در اوایل قرن بیستم، شماری از اشراف حسینی را شاهدیم که در عوالی و نیز خود مدینه سکونت داشته و می‌توانستند سهمی در سیاست محلی (و طبعاً منطقه‌ای) داشته باشند. در میان آنها شریف شحاته (بن علی) - که گاه مؤلفان عرب نام وی را شحات و گاه شحاته می‌نویسند^۹ - در یک دوره برجستگی یافت. در شرحی که بتنونی در سال ۱۹۱۰

برادرش ناصر می پردازیم:

گرچه این دو امیر حسینی مشارکت (و حتی نقش مهمی) در آنچه که به عنوان «شورش عرب در سال ۱۹۱۶ - ۱۹۱۸» نامیده شد، داشتند، لیکن این مشارکت آشکارا مورد بی توجهی بسیاری از مورخان قرار گرفته است. و اگر هم آنجا از آنها یاد شده، گرایش های شیعی شان مورد غفلت واقع شده است!^{۱۴} این مسأله تا حدی شگفت انگیز است؛ چرا که یکی از منابع مهم با عنوان [T. E. Lawrence's Seven Pillars of Wisdom] به وضوح این زمینه و اهمیت آن را شرح داده است. لورنس به طور خاص در باره نقش برجسته شریف ناصر سخن گفته است. (در آن زمان به عنوان اظهار نظر یک مؤلف با داشتن حدود بیست و هفت سال سن).

«ناصر احساس جالبی داشت، بیش از آنچه ما شنیده ایم و بیش از آنچه که از او انتظار داشتیم. او راهگشای راهها و پیشگام حرکت فیصل بود. نخستین گلوله خود را در مدینه شلیک کرد و آخرین آن را در مسلمیه (از توابع حلب)؛ زمانی که دولت ترکیه درخواست صلح موقت کرد و از ابتدا تا انتها، هرچه در باره او می توان گفت، خوب بود.

قصد دیدار ما آمدند. آنها برای راحتی و نیز در احترام به ما، از هیچ کوششی فروگذار نکردند. در آن زمان، هر دو امیر از موقعیت متنفذانه ای برخوردار بودند... ما تصمیم داشتیم تا برای اعتکاف در مسجد النبی ﷺ بیتوته کنیم اما به خاطر اصرارشان در حمایت از ما، ما را از این کار منع کردند...»^{۱۱}

مطالب مشابهی را سید محسن امین در شرح حال خودنوشتش، در شرح یکی از سه سفر خود به مدینه آورده است. او از مرد جوانی با نام شریف علی بن بُدیری حسینی یاد کرده که به سید محسن و همراهان او (از شیعیان سوریه) در رفتن به قبا و عوالی خدمت کرده است. این شریف که فارسی نیز می دانسته، به عنوان میهمان سید محسن، از دمشق هم دیدار کرده است.^{۱۲}

این گزارش نشان می دهد که دیدار از قبا و عوالی در آن روزگار، حتی برای شیعیان، تنها با همراهی واسطه ای مانند یکی از شرفای حسینی ایمن بوده است. این وضعیت منجر به یک گرایش فراگیر میان مدینه و حرب شد که بعداً به آن خواهیم پرداخت.^{۱۳} اینک به شرح حال شریف شحاته و

منطقه باغی اطراف مدینه؛ محلی که شریف ناصر مانند دیگر افراد فامیلش سکونت داشت، منطقه‌ای بود نخلستانی که از سوی مدافعان دولت عثمانی در مدینه آسیبهایی دیده بود، آن گونه که Hogarth می‌نویسد:

«باغهای نخلستانی، که در خارج مدینه در منطقه شرق و شمال شرق قرار داشت؛ همانجا که نخلستانهای حومه العوالی بود، توسط سربازان ترک در ابتدای انقلاب ویران شد و بنی علی، تیره‌ای از قبیله حرب، که بر روی آن نخلستانها کار می‌کردند، قتل عام شدند.»^{۱۹}

زمینه این حوادث در منابع بریتانیایی روشن شده است. بر اساس دو گزارش سرویس اطلاعاتی بریتانیا^{۲۰} که در Arab Bulletin چاپ شده، بنی علی نخستین گروهی بودند که آمادگی خود را برای پیوستن به شورش شرفا نشان دادند، اما پس از مدتی، برخلاف سایر طوایف حرب، که بیشتر عوف را تشکیل می‌دادند، کم و بیش آشکارا به جانب ترکها گرایش پیدا کردند.

به هر روی، آنها در این سوی چیزی به دست نیاوردند و زمانی که در آگوست ۱۹۱۶، سربازان عثمانی، برای

او برادر شحاته امیر مدینه است. خانواده آنها از نسل حسین فرزند علی علیه السلام و از اشراف و سادات بودند. آنها شیعه بودند و از زمان کربلا حضور داشته‌اند و در حجاز، پس از امیران مکه، در مرتبه دوم بوده‌اند.»^{۱۵}

در گزارش مارس ۱۹۱۷ Lieut.-Col. Newcombe شرحی از یک تهاجم نظامی بر ضد راه‌آهن حجاز آورده که شریف ناصر (شیعه‌ای از مدینه) در آن شرکت داشته است.^{۱۶} لورنس گاه از غرور ناصر و این‌که شریف و از شیعیان اصیل نسل علی و امام حسین شهید است، ستایش مبالغه‌آمیز دارد. او از ناصر با عنوان ژنرال جنگجو یاد می‌کند. ناصر پس از اندک زمانی توانست ثابت کند که به عنوان یک فیلسوف سیاسی کوچک، می‌تواند سیاست فیصل را در تأسیس یک دولت عربی در دمشق درک کند.^{۱۷}

ناصر، به رغم داشتن قدرت نظامی، آن گونه که لورنس اشاره کرده، یک کشاورز بود که زمینش از دوران طفولیتش هیچگاه جنگ به خود ندید. او حتی طی جنگهایی که بر ضد ترکها داشت، در آرزوی چیزی بود که لورنس آن را «قصر باغی او در نزدیکی مدینه» می‌نامید.^{۱۸}



عنوان «قائم مقام» تا اندازه‌ای در کاهش قدرت هاشمی‌ها در برابر نیروهای ابن سعود، مؤثر بوده است. در این ارتباط است که ما باز هم از ناصر رد پایی می‌بینیم.

وقتی سعودی‌ها و متحدان حجازی آنها، تقریباً محاصره مدینه را کامل کردند، کنسول ایران در دمشق، حبیب‌الله خان عین‌الملک هویدا، همراه دستیار خود، در نوامبر ۱۹۲۵ راهی مدینه شد.^{۲۴} در این زمان، شریف ناصر بن علی تلگراف زیر را از جده برای برادرش شحاته به مدینه فرستاد:

هشتم جمادی الأولى ۱۳۳۴ / ۲۴
نوامبر ۱۹۲۵:

«همة افراد نخواستاره و (سایر) ساکنان سرکوب شده را جمع‌آوری کن. آنها را نزد کنسول ایران ببر تا ظلمهایی که در حق آنها شده برای او بازگو کنند.»

روز بعد، شریف شحاته به وی چنین

پاسخ داد:

«من مردم سرکوب شده و نخواستاره را نزد کنسول حاضر کردم اما آنها (کنسول و هیأت همراهش) بر اساس نصیحت من عمل نکردند.»^{۲۵}

مدینه در ۱۹ جمادی الأولى سال

نخستین بار - بعد از آغاز انقلاب عرب - به منطقه عوالی حمله کردند، بد رفتاری آشکاری را از سوی آنها شاهد بودند. این چیز شگفتی نبود، آنگاه که بنو علی انگیزه مشترکی با نیروهای شرفا یافتند، بعد از آن که برخی از قرارگاه‌های نیروهای عثمانی را در نزدیک مدینه در سال بعد شکست داده بودند.

به نظر می‌رسد که ناصر، بلافاصله بعد از آتش بس، به مدینه بازگشته، اما برادر بزرگ وی، شحاته - که لورنس^{۲۱} او را شراب‌خوار معرفی کرده - پس از ترک محاصره توسط دولت عثمانی، در دهم ژوئن ۱۹۱۹ به عنوان قائم مقام (دولت) هاشمی در مدینه تعیین شد.^{۲۲} به هر روی، بعد از چند سال، شحاته بر نفوذ خود در منطقه افزود و در این حال بود که در برابر شاه حسین و فرزندش، برای تحکیم کنترل مستقل خود بر مدینه ایستاد و مقاومت کرد.

گزارش‌های انتقادی چندی (یا اظهار نظرهای کوتاه) توسط منابع عربی و غربی^{۲۳} در ارتباط با این سیاست، نشان از رفتار و روش شحاته در این زمینه دارد (که شامل رقابت او با دیگر شرفان نیز هست). به نظر می‌رسد که حکومت نامطلوب او به

۱۳۴۴ (پنجم دسامبر ۱۹۲۵) تسلیم شد.^{۲۶} به این ترتیب حاکمیت طولانی هاشمی‌ها بر این شهر مقدس پایان یافت. همین رخدادها، نشان داد که تلاشهای شریف شحاته برای بازگرداندن حاکمیت امیرنشین حسینی بر مدینه - یا دست کم به بخشی از آن - شکست خورده است.

به نظر می‌رسد که دولت حسینی مدینه، به ویژه شحاته و برادرش ناصر، در تلاشهایی که منجر به تشکیل سلطنت هاشمی در عراق شد دست نداشته‌اند. لورنس و شماری دیگر از افسران انگلیسی، از استقرار سلطنت شاهزاده عبدالله فرزند شاه حسین، به عنوان حاکم عراق حمایت می‌کردند. لورنس به قصد توجیه این حرکت؛ یعنی حمایت از این ادعای خود که: «عبدالله می‌تواند در نزد اکثریت شیعه عراق مقبول واقع شود»، او را به طور مکرر با این ویژگی Crypto-Shiah معرفی می‌کرد، در حالی که وی به طور رسمی، یک سنی شافعی بود.

شواهدی وجود دارد که عبدالله، برادرش فیصل و پدرش حسین، خود را به لورنس و دیگر افسران انگلیسی و دیپلماتها چنان وانمود کرده بودند که سنیان آزادمنشی هستند، با یک پیشینه دراز در

داشتن گرایشهای شیعی. در مورد عبدالله، باورها تا آنجا رسیده بود که وی شیعه جعفری است!^{۲۷} شحاته و ناصر - دو شیعه واقعی - در یک وضعیت مشابه، احتمالاً هرگز جاه طلبی سیاسی نداشته‌اند و نیز به دلایل دیگر، رقیبی برای هاشمیان مکی در این بازی نبوده‌اند.

فهرستی که بلیه‌بلی، از شرفای حسینی مدینه جدید به دست داده (به بخش بعدی بنگرید) نشان‌دهنده آن است که کم و بیش تمام خاندان حسینی هنوز در آنجا بسر می‌برند. به هر روی، به نظر می‌رسد که نقش اجتماعی آنها محدود شده و به ویژه از تأثیر سیاسی مستقیم، به طور کامل تهی گردیده است. علی حافظ از شریف زید بن شحاته (به احتمال قوی نواده فرد فوق‌الذکر قائم مقام) یاد کرده و گفته است که متولی زمین اطراف بئر بضاعه بوده^{۲۸} که به وسیله شریف شحاته و شریف ناصر بن شریف علی آل حیار وقف شده بود.^{۲۹}

وی در جای دیگر، از مرد جوانی با نام «شریف ناصر بن علی بن شحاته» یاد می‌کند که در نوامبر ۱۹۶۴ نخستین مهد کودک را در مدینه بنیاد گذاشت. در جولای ۱۹۶۲ (صفر ۱۳۸۲) محلی با عنوان «المعهد التجاري» باز کرد که در آنجا تایپ عربی و



مسئولیت پذیرایی زائران شیعه در مدینه را عهده‌دار بوده است. او افزوده است: برخی از اجداد سید مزبور نیز در گذشته همین سمت را داشته‌اند. سید مصطفی (تا زمان استعفایش از این سمت) برای مدتی شهردار مدینه بوده است. این اظهارات توسط دو نویسنده سعودی تأیید شده است.^{۳۳}

بلیه‌ی در کتابش، در باره مدینه امروز، که در سال ۱۴۰۲/۲-۱۹۸۱ نوشته، به شریف ماجد بن جدوع بن منصور بن فهد بن راضی اشاره کرده که در عوالی زندگی می‌کند و منبع اطلاعاتی وی برای شاخه‌های اشراف حسینی بوده است. بر اساس گزارش وی، در حال حاضر، اشراف حسینی ساکن مدینه (شامل العوالی) به دوازده شاخه زیر تقسیم می‌شوند:^{۳۴}

ذای راضی و المبارک. اینها عنوان مشیخه را برای همه اشراف خاندان بنو حسین به خود اختصاص داده‌اند. پس از آنها: العساف، المواسا، الزرافه، البرکه، العُمیره، الشَّمِسان، العلی، الزُّهیر، الشَّهیل، الشَّقَّارین، الشَّیاهین.

نسبت به طوایف زیر مجموعه مربوط به نخواستاره (به بحث‌های بعدی بنگرید)، دشوار می‌توان تلفظ دقیق اسامی

انگلیسی را آموزش می‌داد.^{۳۰}

اشراف حسینی نمی‌توانستند از زائران ایرانی، مانند گذشته؛ یعنی پیش از کنترل سعودیها، پذیرایی و استقبال کنند. البته از آنجا که این رسم هنوز باقی بود به صورت محتاطانه و گزینشی انجام می‌گرفت.

در باره شریف شاهین گفته‌اند که وی تعدادی از زائران شیعی را در سال ۱۹۴۲ به خانه‌اش دعوت کرد و مقدمات ملاقات این زائران را با یکی از بستگان سلطان عبدالعزیز بن سعود ترتیب داد. در این دیدار موضوع بحث‌انگیز عزاداریهای شیعه در محرم و بر خوردهای سخت کارگزاران سعودی مورد گفتگو بود.^{۳۱}

ساداتی بانسب حسینی یا حسنی (که کم و بیش به صورت آشکار، سوابق شیعی دارند) بعد از آن، همواره به طور رسمی یا نیمه رسمی، سمتی با عنوان «مزورون» - [عنوانی شبیه مُطَوَّف] برای رسیدگی به زائران، به ویژه برای زائران شیعی - داشتند.

در این باره نمونه‌ای از سال ۱۹۵۰ نقل شده است. سلطان حسین تابنده گنابادی^{۳۲} از یک شیعه محلی، از سادات حسنی با نام سید مصطفی عطار یاد کرده که

می شدند.

در قرن هجدهم، تنش مداومی میان ساکنان سنی مدینه - یعنی اکثریت جمعیت شهر - و قبیلهٔ حرب وجود داشت. آخرین حملهٔ آنها به شهر مقدس در سال ۱۱۴۸/۱۷۳۵ که گفته شده، در این حمله شهر و بسیاری از خانه‌های مردم غارت شد و این مطلب از طرف یک شاعر با نام «السید البیتی»، شبیه به «اباحه المدینه» در واقعهٔ حرّه عنوان شده است.^{۳۸} در دید سنیان مدینه، شیعیان طایفهٔ بنوعلی - وابسته به حرب - دشمنان خطرناک‌تری جلوه می‌کردند. به علاوه، برخی از خاندان‌های مدینه که به داشتن عقیدهٔ رفض شهرت داشتند، مورد سوء ظن و دشمنی قرار داشتند. به هر روی، اکثریت سنی شهر آنها را نوعی ستون پنجم در کنار شهر می‌دیدند، کسانی که به طور آشکار نیت سوء خود را در بارهٔ جمعیت سنی شهر نشان می‌دادند.^{۳۹}

در همین زمان، نیروهای عثمانی، حتی توان کنترل نواحی اطراف و نیز مناطق اطرافِ نزدیک مدینه را نداشتند. مکانی مانند محلهٔ مسجد قبا نشان داد که برای آنان نقطهٔ امنی نیست؛ به طوری که بازسازی مسجد قبا برای مدتی به تأخیر افتاد، آنچنان

آنها را، که نویسندگان یاد کرده‌اند، دریافت. افزون بر اشراف و نخاولة واقعی، در مدینهٔ فعلی، خاندانی از شیعه‌های عرب (در اصل عراقی) هستند که خاندان المشهدی (جمع آن المشاهده) یا عمران را تشکیل می‌دهند. اینها در ظاهر سنی‌اند و تقریباً موقعیت بالایی در جامعهٔ سنی به دست آورده‌اند. این شامل چهره‌های علمی؛ مانند نویسنده محمود عیسی المشهدی نیز می‌شود.^{۳۵}

قبیلهٔ حرب و طوایف شیعهٔ آن

دست کم تا آغاز دولت سعودی وهابی (۱۹۲۴-۵) برخی از قبایل یا گروه‌هایی از قبایل حجاز، به طور عمده، قبیلهٔ حرب و جهینه، به طور آشکار خود را به عنوان شیعه معرفی می‌کردند، بدون آن‌که در طول چند قرن، به صورت جدی خود را وابسته به مذهب خاصی مانند امامیه یا زیدیه مطرح کنند.^{۳۶}

روحیهٔ شورشی و جنگجویی برخی از این قبایل، که از آنها با عنوان «حروب»^{۳۷} یاد می‌شود، آثاری بر روی موقعیت شیعیان مدینه داشت، به‌ویژه بر روی شیعیانی که در خارج از محدودهٔ مدینه زندگی می‌کردند و «نخاولة» نامیده



رؤسای قبایل شیعه حجاز و هم‌مذهبان شیعه ساکن در اطراف مدینه، به ویژه در دوره جدید، می‌تواند در روشنگری‌هایی که توسط یک عالم شیعه عراقی با نام محمد حسین مظفر (م ۱۹۶۱) آمده^{۴۴} و نیز مطالب بیشتر مشابهی که عالم و نویسنده معروف شیعه دیگر در قرن بیستم، سید محسن امین آمده، بهتر روشن شود.^{۴۵}

هر دوی اینها حوادثی را شرح می‌دهند که در دوره اخیر عثمانی رخ داده و در این میان، مظفر از حادثه‌ای که به سال ۱۹۱۱ رخ داده سخن می‌گوید. عبارت او که در فصل شیعه حجاز آورده و به بحث ما مربوط می‌شود، چنین است:

«در حال حاضر (زمان تألیف سال ۱۹۳۳-۴/۱۳۵۲) شمار شیعیان در میان قبایل (حجاز)، بیش از شیعیان شهر نشین است؛ از جمله قبایل شیعه، طایفه بنو جهم و بنو علی و برخی از بنی عوف هستند. اما در شهرها، شمار زیادی شیعه در مدینه هستند؛ مانند نخواستله و نیز شماری در روستاهای آن؛ مانند عوالی زندگی می‌کنند. به غیر از نخواستله، شمار اندکی

که صدر اعظم عثمانی ضمن گزارشی که در سال ۱۱۹۵ / ۱۷۸۰ به سلطان نوشت، یاد آورد شد که: اشقیاء البدو مکرر امنیت این منطقه را مختل کرده‌اند.»^{۴۰}

تحت شرایطی که شرح آن گذشت، این به شدت تعجب‌انگیز است که بیشتر سنیان مدینه، کوشش می‌کردند از ایجاد ارتباط با نخواستله بپرهیزند. یک مورد استثنا که از روی شگفتی یا تردید در باره یکی از سنیان مدینه، اظهار شده، مطلبی است که عبدالرحمان الأنصاری^{۴۱} در باره عمر حضیر می‌بیان کرده، می‌نویسد: «كَانَ سَيِّءَ الْأَخْلَاقِ وَيُعَامِلُ الْفَلَاحِينَ مِنَ التَّخَاوَلَةِ».^{۴۲}

به نظر می‌رسد که او در یک مورد تقریباً مشابه، که در باره یک فرد برجسته سنی و عالم است، سخت‌گیری کمتری کرده است. این مورد در باره سید محمد از خاندان کبریت است.* در باره او نوشته است: سید محمد فرزندی - اعم از پسر یا دختر - نداشت و باغ خود را که معروف به سمیحه در عوالی بود و باغی که معروف به رملیه بوده و در قبا قرار داشت، وقف بردگان آزادشده‌اش کرده که پس از مرگ آنها به پیران نخواستله برسد.^{۴۳}

روابط مخصوص و عمیق میان

* روشن نیست مؤلف از کجا سنی بودن سید محمد کبریتی را ثابت کرده است.

شیعه در مدینه هست؛ همان گونه که اندکی شیعه در مکه وجود دارد.

نبردی میان شیعیان مدینه و دولت عثمانی رخ داد که معروف است. این حادثه زمانی رخ داد که شمار زیادی شیعه - بنوعی از طایفه حرب - که در منطقه عوالی - یک روستا و یک منطقه -

زندگی می‌کردند، از طرف ترکها متهم شدند که به دزدان و راهزنان پناه می‌دهند. به همین دلیل، ترکها تصمیم گرفتند در عوالی بارو و حصار و قلعه بنا کنند، اما مردم که این تصمیم را در جهت نابودی خود می‌دانستند، در این باره مقاومت کردند. به دنبال آن، سپاه عثمانی با شمار زیادی نیرو به آنان یورش برد؛ در برابر، دیگر طوایف حرب نیز به دفاع از بنوعی پرداختند.

زمانی که سپاه ترک به آنان حمله کرد، آنان با قدرت و شجاعت پایداری کردند. به دنبال این حادثه، سپاه ترک شکست خورده به مدینه بازگشت؛ اما بنوعی به محاصره آنان پرداختند و تا برای دو ماه آنان را در محاصره داشتند. به همین دلیل این واقعه، به «واقعة الشهرین» معروف شد. طی این محاصره، شمار زیادی از سپاهیان ترک کشته شدند، در حالی که هیچ ضرری به مردم عوالی وارد نشد؛ چنان که گفته می‌شود: به غیر از یک سگ

و بز کسی کشته نشد. آغاز این حادثه در سوم شعبان سال ۱۳۲۹ بوده و یکی از شعرا، این حادثه را که به پیروزی شیعه و شکست عثمانی منتهی شد، به زبان شعر بیان کرده است. به دنبال این حادثه، موقعیت شیعیان مستضعف مدینه، بالا رفت.» ۴۶

نکات کلی آنچه را که مظفر آورده و نیز برخی از جزئیات را، می‌توان در برخی از منابع دیگر سنیان و شیعیان و نیز نوشته‌های مؤلفان غربی، یافت. ۴۷ در متن حاضر، خاطرات سید محسن امین از سه سفرش به مدینه، بسیار قابل توجه است. او احساس و دریافتهای خود را طی دو سفری که در زمان امارت شریف حسین بن علی در مکه (بین سالهای ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۶) داشته، بیان می‌کند. وی از شخصی با نام شیخ محمد علی الهاجوج که عالم شیعی در منطقه عوالی بوده، یاد می‌کند و می‌گوید: او سالها در نجف تحصیل کرده است. ۴۸ پدر این شیخ، که پیرمردی بوده، برای سید محسن امین داستانی نقل کرده که چنین است:

در یکی از سالها، گروهی از مغربی‌ها و بخاری‌های مقیم مدینه، سعید پاشا، حاکم عثمانی مدینه را متقاعد کردند تا حمله‌ای



برای دفن کشتگان خود هم جرأت بیرون آمدن نداشتند. به همین خاطر، برای هر کشته، پنج لییره به نخواستله می‌دادند تا جنازه را به داخل مدینه ببرند و آنها را دفن کنند.^{۴۹}

سید محسن امین در ادامه توضیح می‌دهد که چطور نخواستله - که محله آنان خارج از دیوار شهر در جنوب در «الجنائز»^{۵۰} بود - توانستند کاری را انجام دهند که از آنان خواسته شده بود، که به میدان جنگ بروند و جنازه‌های مجاهدان یا سربازانی را که سنی بوده و به جنگ با شیعیان و متحدان آنان آمده بودند، کشف کرده و به دشمن بدهند.

وی آنگاه افزوده است:

«نخواستله با طایفه حرب که میان مکه تا مدینه بودند، حلفی امضا کردند. آنان هر بیست سال قرارداد جدیدی می‌نوشتند که نسخه‌ای برای نخواستله و نسخه‌ای برای قبیله حرب بود. در این قرارداد قید شده بود که حرب می‌بایست نخواستله را در وقت تجاوز دشمن یاری کنند و نخواستله نیز نباید با حرب بجنگند.»^{۵۱}

جالب خواهد بود اگر ما درباره این قرارداد، پیشینه تاریخی و زمینه‌های اجتماعی و دیگر جزئیات مربوط به آن،

به منطقه عوالی کرده و به آنان و نیز ساکنان مدینه سلاح بدهد تا با کمک هم، به آن ناحیه حمله کنند. آنها توپی نیز برداشتند و اولین کاری که کردند، قطع آب به روی مردم عوالی بود. همین طور نیروهایی را در مدخل‌های ورودی گذاشتند تا هرچه از خوردنی و پوشیدنی در دستان مردم عوالی می‌بینند، از آنان بگیرند. پیرمرد گفت: من مقداری برنج خریده بودم که نگیان از دست من گرفت. به او گفتم این را برای خوراک خودم خریده‌ام. گفت: بروید علف بخورید. پس از آن، به عوالی حمله کردند و نخلهایی را که در مسیر بود، از بین می‌بردند و توپ را بر فراز تپه‌ای نصب کردند. این زمان، تازه مردم عوالی خبردار شدند و همچنان در اطراف متفرق بودند و تنها سی نفر که یکی از آنها پدر من محمد علی هاجوج بود، جمع شدند و توپخانه حمله کردند و او نیز توپ می‌انداخت. تا آن که نخواستله بالای تپه رسیده، یک نفر را کشتند و بقیه را اسیر کردند؛ از جمله اسرا، همان شخصی بود که برنج را از من گرفت و توهین کرد. او اکنون سخت هراسان بود؛ اما ما به وی گفتیم که ما اسیر را نمی‌کشیم بلکه او را اکرام می‌کنیم. بالأخره دشمن شکست خورده، سلاح‌های خود را انداختند و به مدینه گریختند و در را بستند. آنها حتی

بوده است.^{۵۴}

بلیهیشی خاطر نشان کرده است که نتیجه موج مهاجرت از بیابانها و روستاها اکثریت افراد طایفه حرب، در حال حاضر (یعنی در سال ۱۹۸۰) در خود شهر مدینه یا حومه آن زندگی می‌کنند.^{۵۵}

همان مؤلف جدولهایی را تهیه کرده که در آن نام قبایل، طوایف و خاندانهای ساکن در مدینه و اطراف آن را، همراه با جزئیات قابل توجه، برای خوانندگان خود آورده است.^{۵۶} یکی از جدولها در ارتباط با موضوع نوشته ما؛ نخاوله مدینه می‌باشد. نویسنده اظهار کرده است که نام این قبایل بر مبنای اطلاعات شفاهی استاد عبدالرحمان الحسنى الجربى فراهم آمده که یکی از افراد خاندان الدواوید، و متعلق به نخاوله است.

تنها اشکال در این فهرست آن است که: بلیهیشی تلفظ دقیق نامهایی را که از قبایل به دست داده، نیاورده است. بنابر این تلفظهایی که من در اینجا آورده‌ام، همه تجربه شخصی خودم از نوع خواندن اسامی یاد شده است. (قابل توجه این‌که، حتی برخی از افراد بومی؛ مانند بلادی نیز در مواردی، از تعیین تلفظ دقیق این کلمات خودداری می‌کنند و آنها را همینطور به

اطلاعات بیشتری داشته باشیم. با وجود آن که به نظرم هیچ دلیلی برای تردید در آن وجود ندارد. در این زمینه، باید ابتدا زمینه گسترده قانون‌های قبیله‌ای در جزیره العرب، به ویژه قراردادهایی که میان بدوی‌ها، نیمه‌بدوی‌ها و شهرنشین‌ها بسته می‌شود، مورد ملاحظه قرار گیرد.^{۵۷}

بر اساس همانچه که به طور غالب میان قبایل بدوی در شبه جزیره عربی و دیگر نقاط رخ می‌دهد، قدرت نظامی قبیله حرب، در دنیای جدید به سرعت رو به تحلیل رفت. بالنتیجه، نخاوله؛ اعم از روستایی و شهری، حمایت مؤثر یک متحدی که امنیت نسبی آن را تا پایان دولت هاشمی تضمین کرده بود، از دست داد. در این ارتباط، شایسته ذکر است که برخی از سران حرب که شامل بنوعلی نیز می‌شود، از قبل در جریان محاصره مدینه در سال ۱۹۲۵، با سعودی‌ها متحد شده بودند.^{۵۸}

تاریخ قبیله حرب و طوایف زیر مجموعه آن، هنوز موضوعی برای بحث و تحقیق در سعودی امروز است.

به هر روی نقش سیاسی این طایفه، تا پایان قرن بیستم یک موضوع اصلی در این مباحث نبوده و بالطبع مذهب تشیع برخی از طوایف آن، کمتر از آن، مورد توجه



۶ - الزوابعه: الحمزة، البراهيم، السلمى، الشلاليد.

۷ - الاصابه: بيت حريقه، بيت ملائكه، بيت العيسائى، بيت صابرين، الشوام، لولو، الكراديه، الشريقى، الجيد، البناجيه.

۸ - الوثقه: بيت الاضبع، بيت الصاوى.

۹ - الزيرة: السطحان، الجواعده.

۱۰ - الجرافيه: ذوى سالم، ذوى عبدالله، ذوى احمد، ذوى حسين، الكساسير.

۱۱ - المعاريف: الاواق، ذوى عبدالله، الملايحه، ذوى احمد رجب.*

بلادى درباره عوالى، خاطر نشان مى كند كه ساكنان آن تركيبى از طايفه حرب و نخاوله هستند،^{۵۸} با يك (يا بيشتر) شاخه فرعى (بيت)، همچون فيران كه ادعا مى كنند از طايفه بنوعلى هستند.^{۵۹} وى در كتاب ديگر خود، مرورى کوتاه بر شاخه هاى طايفه بنوعلى دارد كه در نجد يا مدينه و اطراف آن هستند، بدون آن كه

صورت نام خاندان يا طايفه، بدون اعراب گذارى، مى آورند.) با اين حال، فهرست بليهيشى، به لحاظ محتوايى كاملاً ارزشمند بوده و تا آنجا كه من مى دانم، بهترين اطلاعات چاپى است كه درباره وضعيت فعلى نخاوله - دست كم آنان كه در مدينه مقيم اند - در دست است. فهرست بليهيشى^{۵۷} شامل اين طوايف مى شود:

شاخه هاى نخاوله كه در مدينه زندگى مى كنند (و منسوب به حرب هستند) عبارتند از:

۱ - الشريمى: الخوالده، الملايين، الكرفة، الطبلان، بيت وائل، الجداعين، القرينه، بيت محاشى، العليان، الطرييف، الحكاريه، البقاير، الجوايده، بيت النفيرى، النويقات، الدواخين، بيت حسون، بيت العصارى، الكوايس.

۲ - الدراوشه: العبايش، ذوى خليفه، بدير حرم، البديهان

۳ - الدواويد: الفلسه، بيت مناش، الحرابيه، الحمارين، الجواعده، الصويان، الفحلان، بيت جبين، النواجى، بيت الرومى.

۴ - المحاربه: المحاسنه، الهواجيج

۵ - الفار: المزينى، بيت ناشى، المدارسه، المراوحه، السعدى، القصران، الطولان، بيت مسعد، بيت ابو عامر، البغيل.

* - اينها فروع نخاوله ساكن مدينه هستند و گزارش از عبدالرحيم حسن الجربى است. حرب يکى از طوايف الدواويد است.

مدینه و در دورهٔ اخیر؛ یعنی از قرن هفدهم میلادی (یازدهم هجری) بوده است. مؤلف کتاب مورد بحث - ماء الموائد - ابوسالم عبدالله بن محمد بن ابی بکر «العیاشی» (م ۱۶۶۲ م.) یک عالم و صوفی مراکشی بربری الأصل است که در سال ۱۶۶۲ - ۱۶۶۳ از مدینه دیدار کرده است. وی در اول محرم سال ۱۰۷۳ (اگوست ۱۶۶۲) به مدینه رسیده و تا شعبان همان سال (مارس ۱۶۶۳) در آنجا اقامت گزیده است. بخشی از سفرنامهٔ او، در شرح مدینه است که به وسیلهٔ محمد امحزون تصحیح شده است.^{۶۲}

برخلاف بسیاری از سنیان زائر این شهر مقدس، عیاشی که بیش از هفت ماه در این شهر مانده، متوجه حضور گروه‌های شیعه در دیدار خود از مدینه شده و حتی بالاتر، متوجه کاربرد نام خاصی از سوی مردم مدینه نسبت به آنها شده است. این شاید بدان دلیل باشد که محل اقامت وی، خانه‌ای نزدیک مشهد اسماعیل، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام (که حدود ده سال پیش از پدرش درگذشته) است.^{۶۳}

بام مشهد، که موقعیت مناسبی را برای دیدن بقیع فراهم می‌کرده و نیز نخلستانهایی که تا حد فاصل کوه احد بوده،

بگوید کدام یک از آنها تا امروز بر مذهب شیعه هستند.^{۶۰} شاید این دشوار باشد که قضاوت روشنی در این باره صورت گیرد، به خصوص که بسیاری از این شاخه‌ها در گذشته به صراحت شیعه شناخته می‌شدند، ممکن است در حال حاضر خود را به عنوان سنی معرفی کنند. بر اساس اطلاعات شفاهی که من در سال ۱۹۹۵ به دست آوردم، بیشتر وهابی‌ها تمایل دارند که بگویند بسیاری از ساکنان شیعهٔ حجاز، که شامل نخاوله نیز می‌شود، دیر یا زود به مذهب تسنن و عقیدهٔ سلف که همان آیین وهابی است، در خواهند آمد.

نخاوله، یک نام با گونه‌های مختلف

همانطور که پیشتر اشاره شد، وجود جامعهٔ شیعهٔ دوازده امامی در مدینه و اطراف آن، در برخی از منابع تاریخی دورهٔ میانی مورد تأیید قرار گرفته است، اما نام نخاوله می‌بایست اندکی بعد پدید آمده باشد. بر اساس گفتهٔ الخوی، این تعبیر نخستین بار توسط عثمانی‌های حاکم بر حجاز بکار رفته است.^{۶۱}

به نظر می‌رسد اولین بار که تعبیر نخاوله در بارهٔ روافض مدینه در منابع عربی مربوط به کار رفت توسط سنیان



مدینه، توسط اهل مدینه در بارهٔ روافض بکار برده می‌شده است. تنها یافتن یک نسخهٔ خطی مانند کتابی که به وسیلهٔ خیرالدین الیاس مدنی (م ۱۷۱۷) که انصاری از آن در «تحفة المحجین»^{۶۵} یاد کرده، می‌تواند ما را قادر به تعیین کم و بیش دقیق زمان و شرایط تولد این مفهوم کند.

تقریباً همهٔ منابعی که از زندگی اقلیت شیعهٔ مدینه سخن گفته‌اند، موافقت که شکل جمع این نام، «نخواستله» است و این نام برگرفته از «نخل» یا «نخله» یا «نخیل» به معنای نخلستان است. تعبیر «مخواستله» که در «صفوة الاعتبار» محمد بیرام (الخامس) تونسسی (م ۱۸۸۹) آمده، به احتمال زیاد یک خطای لفظی یا قلمی است.^{۶۶}

در حالی که به نظر می‌رسد مخواستله هیچ معنایی ندارد، صورت دیگری از آن که توسط برخی از مؤلفان یاد شده، «نُخَاله» یا «نُخَاله» در بارهٔ اشخاص است که به بقایای ریز آشغال مانند یا مواد زائد تشبیه می‌شوند. این تعبیری است که یک همسایهٔ دشمن برای تحقیر یک گروه تحقیر شده می‌تواند بکار ببرد. البته «نُخَاله» باز می‌تواند برای کسی باشد که به نوعی در ارتباط با کار نخل یا نخله قرار دارد. در

از جمله چیزهایی بوده که ذهن عیاشی را برای ماندن در آنجا به خود مشغول می‌کرده است. وی پس از شرحی از زندگی خود در آن منزل و توضیحاتی در بارهٔ مشهد اسماعیل و آمد و شد مردم، چنین ادامه می‌دهد:

تنها چیزی که ما را آزار می‌داد، آمد و شد نخواستله به این محل بود. اینان روافض ساکن اطراف مدینه و منطقهٔ عوالی و دیگر نواحی بودند. تمامی کسانی که در آنجا سکونت دارند و به کار باغ و زراعت مشغولند، از روافض هستند و مردم مدینه آنها را نخواستله می‌نامند که البته معنای آن را من نمی‌دانم. عادت هر پنج شنبه آنان چنین است که از اول صبح به مشهد می‌آیند و در آنجا غذای زیادی پمی‌پزند و مردان و زنان و کودکان آنها در آنجا جمع می‌شوند. بیشتر اوقات برای ختنهٔ فرزندانشان می‌آیند و هر کسی که فرزندی دارد و می‌خواهد او را ختنه کند، جز در این روز و این مکان، فرزندش را ختنه نمی‌کند. گاه نیز تنها برای زیارت و اطعام می‌آیند و کسی غیر آنان، همراهشان نیست.^{۶۴}

در توضیحات عیاشی هیچ اشاره‌ای وجود ندارد که تعبیر «نخواستله» از چه زمانی، پیش از ورود عیاشی به

کتابی که در باره مکه نگاشته، صورت صحیح آن را آورده است.^{۷۱}

به گفته یک نویسنده جدید سعودی، امروزه نام رسمی نخاوله «النخلیون» (مفرد: نخلی) می‌باشد. همین نویسنده، در جای دیگر، صورت جمع النخلیه را آورده است.^{۷۲}

در زبان محلی مدینه، می‌تواند چندین تلفظ از کلمه نخاوله وجود داشته باشد که از جمله آنها همان تعبیر تحقیرآمیز نخاله است.

در برخی از این موارد، تلفظ با دقت روشن نیست؛ مانند عبارتی از کتاب محمدپی صادق که اگر بخواهیم نام قبیله‌ای را که در فاصله یک ساعت از مدینه با آن برخورد کرده است بخوانیم نمی‌دانیم «النُخُولیه» بخوانیم یا «النُخُولیه». باید به یاد داشته باشیم که منابع در دسترس، تمامی نویسندگان افراد غیربومی بوده‌اند که نام این گروه را بر مبنای اطلاعات شفاهی ثبت کرده یا به استناد منابعی نوشته‌اند که آنها مبتنی بر داده‌های شفاهی است.^{۷۳}

اینجا به معنای مفرد به کار می‌رود. دوزی، نخال را در فرانسه به معنای کسی به کار می‌برد که پارچه‌های کهنه را از خیابانها جمع می‌کند.^{۶۷}

یک صورت نامأنوس دیگر آن «نواخله» است که در یک کتاب عربی تازه نشر نیز آمده است.^{۶۸} عبارت مورد نظر در کتاب «سفرهایی در عربستان»* از J. L. Burckhardt آمده است. به نظر می‌رسد که این غلط املائی یا چاپی است.

بورکهارت (م ۱۸۱۷) نخستین سفرنامه‌نویس اروپایی است که از شیعیان اطراف مدینه یاد کرده است.^{۶۹} اما وی زنده نماند تا متن چاپ شده سفرنامه خود را ببیند.^{**} غلط مطبعی نواخله کتاب بورکهارت را دوزی در ملحق فرهنگ عربی خود آورده و به معنای کارگران نخلستان^{***} معنا کرده و به گمان خود به صورت جمع آورده بدون آن که با مفرد آن نخولی مرتبط کرده باشد. دوزی با استناد به «سرگذشت شخصی» بورتون، نخاوله را این گونه معنا کرده است: ...^{۷۰}

به نظر می‌رسد حتی C. Hurgronje با Snouck استناد به فرهنگ دوزی در تردید افتاده است که صورت صحیح این کلمه نخاوله است یا نواخله. اما وی در

* Travels in Arabia

** London, 1826, French translation, 1835.

*** ceux qui cultivent des palmiers



است. (چنان که چند نخلی که در حیات مسجد النبی ﷺ بوده، «بستان الزهرا» نامیده می شده است).*

در فولکلور ایرانی شیعی، نخل دارای اهمیت قابل ملاحظه‌ای است. ۷۷ در باره برخی از امامان نخست آمده است که آنان نخلستان‌های بزرگی در نزدیک مدینه داشته‌اند. همچنین در منابع متعدّد درباره فضیلت خرمایی که در آنجا به ثمر می‌رسد، آمده است. به عبارت دیگر، هم نخل و هم ثمر آن؛ یعنی خرما، اهمیت خاصی در سنت دینی شیعه دارد. در روایتی از امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام (م ۲۰۳/۸۱۸) آمده است که از ایشان پرسیدند:

«چرا از برخی از خرماها، به ویژه خرماهای عالی برنی می‌خورند؟ حضرت فرمودند: آری، من خرما را دوست دارم؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله خود تَمْرَی بوده (کان تَمْرَیاً)؛ یعنی خرمای خشک را دوست داشته است؛ همین طور امیرمؤمنان،

* - نباید غفلت کرد که این تصور میان عوام شیعه شایع بوده است که درخت نخل در مدینه، تنها زمانی ثمر می‌دهد که نخاوله به کار تلقیح آن پردازند. این نیز به نوعی می‌تواند پیوند این گروه با نخل را بیشتر نشان دهد، «مترجم».

بورتون می‌نویسد: هیچ‌کس نتوانست بر من توضیح دهد که آیا این فرقه، نام خاص و ویژه خود داشته‌اند یا نه. ۷۴ به گفته Carlo Alfonso Nallino - که وقتی در جدّه بوده، کوشیده تا در باره آنان اطلاعاتی به دست آورد - نامی که نخاوله برای خود ترجیح می‌دادند، «اصحاب النخل» بود. فرض او این است که مفرد نخاوله، باید نخیلی یا نَخُولی باشد. ۷۵ شکل دومی همان است که دوزی آورده، اما آن را به شکل یک مدخل جداگانه نوشته است.

چنین به نظر می‌رسد که برخی از شیعیان دوازده امامی مدینه اصطلاح «اصحاب النخل» را که نالینو از آن یاد کرده، بر نام «نخاوله» ترجیح می‌دهند؛ زیرا نخاوله به مرور زمان معنای تحقیرآمیزی به خود گرفته است؛ (به ویژه وقتی که اهل سنت آن را بکار می‌برند). ۷۶ گرچه تعبیر اصحاب النخل، اشاره به نوع کار آنان در نخلستان دارد، می‌تواند نوعی معنای مذهبی نیز داشته باشد. در تصور شیعیان «نخل» علامت «مدینه» است. در هنر مُلْهَم از تشیع، بیشتر تصاویری که از شهر مقدس کشیده می‌شود، نخل‌های دور حرم را نشان می‌دهد. نیز گفته می‌شود که این نخلها یادآور فاطمه زهرا علیها السلام و ائمه اهل بیت علیهم السلام

برخی درخت‌های نخل، با پیامبر ﷺ و علی ﷺ سخن گفته‌اند؛ چرا که او پیامبر بوده و علی ﷺ وصی او.^{۸۱}

همچنین گفته می‌شود، تعدادی از درختان نخل کهن که سلمان فارسی به دستور پیامبر ﷺ کاشت، تا دوره اخیر وجود داشته است. شاید در نتیجه فشار و هابی‌ها و نیز احترام زائران، به ویژه شیعیان و مخصوصاً شیعیان محلی نسبت به این درختان، آنان درختان یاد شده را قطع کردند.^{۸۲}

به طور کلی اصطلاح نخاوله، نامی است جدید برای تمامی شیعیان امامی حجاز. همین طور که اصطلاح «بحرانی» (ج: بحرینه) با تسامح بر تمامی شیعیان منطقه شرقی و ساحل خلیج [فارس] و تعبیر «متوالی» (ج: متاوله) بر تمامی شیعیان لبنان، اطلاق می‌شود.^{۸۳} و برای ساکنان وادی الفرع تا به امروز نام جهمی به کار می‌رود.^{۸۴}

حسن، حسین، سیدالسادین، ابوجعفر باقر، امام صادق و پدر من موسی ﷺ نیز خرما را دوست داشته‌اند. به همین دلیل من نیز تمری هستم. شیعیان ما نیز ثمر نخل را دوست دارند؛ زیرا که خداوند آنها را از طینت ما خلق کرده است و دشمنان ما مسکر را دوست دارند؛ زیرا آنها را از آتش خلق کرده است.^{۷۸}

تعداد قابل ملاحظه‌ای از احادیث پیامبر ﷺ و اصحاب، گویای ویژگی‌های منحصر خرمای مدینه و ثمرات آن است که به نوعی بیانگر فضیلت خاص مدینه می‌باشد.^{۷۹} (از قضا یکی از نام‌های این شهر «ذات النخل» می‌باشد.^{۸۰} در دوره اخیر، تجار مدینه که به کار فروش خرما در بازار اشتغال داشته‌اند، با استناد به این قبیل روایات، از خرمای خود تعریف و تبلیغ می‌کردند. افزون بر این، داستان‌هایی وجود دارد که سمهودی و دیگران آورده‌اند که

● پی‌نوشتها:

۱- اعیان، (۱۹۸۶)، ج ۱، ص ۲۰۰

۲- همان، ص ۲۰۸



- ۳- سفرنامه، صص ۱۹۳ و ۲۶۶
- ۴- Tracels, vol. 2, 224
- ۵- رفعت پاشا، مرآة الحرمين، ج ۲، ص ۹۱؛ Stratlotter: Von Kairo, 203. در باره احامده نک: همان، ص ۳۵۴؛ Oooenheim. Die Beduinen, vol. 2, 377, 379؛ بلادی، معجم قبائل، ص ۱۳؛ در باره خاندان ابن جزاء، همو، نسب حرب، ص ۱۷۹
- ۶- Fragner: Persische Memoirenliteratur, 22. 77. 111.
- ۷- سفرنامه، صص ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۸۰
- ۸- همان، صص ۲۵۴، ۲۷۹. درباره عملکرد سیاسی امین الدوله نک: Fragner: Memoirenliteratur, 88-111
- ۹- ابن زبیر، معجم، ج ۲: ص ۹۰۴، نسب او را «عبدالغنی تاریخ، ص ۴۲۸» آورده است.
- ۱۰- الرحلة الحجازیه، ص ۲۵۳
- ۱۱- بغیة الراغبین، ج ۲، ص ۱۹۷؛ نیز نک: القیسی، حیات، ص ۱۰۶؛ بعد از این باز در باره شرف‌الدین سخن خواهیم گفت.
- ۱۲- اعیان، ج ۱۰، ص ۳۶۴
- ۱۳- برای مطالعه ادامه همین متن به صفحه ۲۸۷ مراجعه کنید.
- ۱۴- این مسأله به طور کوتاه در این منبع آمده است: Oppenheim: Die Beduinin, vol. 2, 435؛ و نیز شرف‌الدین، بغیة الراغبین، ج ۲، ص ۱۹۷؛ Tauber: The Arab Movements؛ در آن جا توجه داده شده است که شریف ناصر در جنگ حاضر بوده اما به پیش از آن اشاره نکرده است (237, 234, 133, 106).
- ۱۵- Swven Pillars, 165
- ۱۶- Bidwell (ed.): The Arab Bulletin, vol. 2, 143
- ۱۷- Seven Pillars, 280, 544, 671.
- ۱۸- همان، صص ۱۶۵، ۲۳۷
- ۱۹- War and Discovery, 436.
- ۲۰- Reprinted in Bidwell (ed.): The Arab Bulletin, vol. 2, 56, 291.
- ۲۱- Seven Pillars, 159.
- ۲۲- Kedourie: The Surrender؛ بدر، تاریخ الشامل، ج ۳، ص ۸۳، ۱۱۴، ۱۱۸
- ۲۳- Kedourie, ibid., 137؛ بدر، تاریخ الشامل، ص ۱۴۸
- ۲۴- بدر، همان، ص ۱۵۳؛ Rush: Records, vol. 4؛ Clayton: An Arabian Diary, 110 fn, 12, 111, 120؛ وزارت امور خارجه، روابط، صص ۶۷-۶۳
- ۲۵- نخستین بار در نشریه سعودی ام‌القری، ج ۲، ش ۵۱ (۱۸ دسامبر ۱۹۲۵ در مقاله‌ای (صص ۲-۱) چاپ

- شد با عنوان «کیف تم تسلیم المدینة المنورة، وثائق هامة للتاریخ». همین مقاله در المنار، ج ۲۶ (۱۹۲۵) - (۱۹۲۶) ص ۶۷۶ چاپ شد. نیز در: رشید رضا، مقالات، ج ۴، ص ۱۷۶
- ۲۶- ام القرى، (نک: پاورقی پیشین)، بدر، التاریخ الشامل، ج ۳، ص ۱۵۸؛ الریحانی، تاریخ نجد، ص ۳۸۱
Rudd: Abdullah, 171, 178, 184-191. - ۲۷
- ۲۸- نجفی، مدینه شناسی، صص ۲۹۷-۲۹۳؛ حافظ، فصول، ص ۱۶۷
- ۲۹- حافظ، فصول، ص ۱۶۸ (چاپ دوم، ص ۱۸۲).
- ۳۰- حافظ، همان، ص ۲۳۱ (چاپ دوم، ص ۲۴۴)
- ۳۱- شیرازی، الاحتجاجات، ص ۲۷؛ مناظرات، ص ۵۳-۵۱؛ درباره شیرازی نک: مشار، مؤلفین، ج ۳، ص ۹۷۱
- ۳۲- در باره او نک: مشار، همان، ص ۳۴۵
- ۳۳- خاطرات، ص ۷۵؛ حافظ، فصول، ص ۴۰؛ بدر، التاریخ الشامل، ج ۳، ص ۲۲۲؛ تصویری از سید مصطفی نجار (عطار!) در نجفی مدینه شناسی، ص ۱۰۲ آمده است.
- ۳۴- مدینه الیوم، ص ۳۱۱؛ در باره بلیهشی نک: ابن سلام، موسوعة الادباء، ج ۱، صص ۱۰۰-۹۷
- ۳۵- حمزة الحسن، الشیعه، ج ۱، ص ۶۶ (در باره محمود عیسی المشهدی نک: ابن سلام، موسوعة الادباء، ج ۳، ص ۲۰۱؛ Winder: Al-Madina, 999. برای اطلاعات بیشتر نک: بلیهشی، المدینه، ص ۳۰۸؛ عمران از وابستگان خاندان حَبوبی هستند (همان، ص ۲۸۰)، یکی از کهن ترین خاندان های نجف (امینی، المعجم، ج ۱، ص ۳۹۲-۳۸۷)؛ محسن الامین از شخصی با نام سید عمران الحبوبی یاد کرده که وی را به منزلش در مدینه دعوت کرده است. (اعیان، ج ۱۰، ص ۳۶۵).
- ۳۶- Snouck Hurgronje: Orientalism, 306. (در نامه ای که به تئودور نولدکه در ۲۵ مارس ۱۹۲۳ نوشته است).
- ۳۷- الحسن، الشیعه، ج ۱، ص ۶۶
- ۳۸- HamdanL: The Literature, 29-33 در باره واقعه حَرّه، نک: منبع زیرین، ص ۳۰۴. فتنه مشابه آن، در سال ۱۶۹۹/۱۱۱۱-۱۷۰۰ نک: بلادی، نسب، ۱۵۵. بدر، التاریخ، ج ۲، ص ۳۷۶-۳۷۸
- ۳۹- Hamdan، همان، صص ۲۸-۲۶
- ۴۰- حَریدی، شَؤون، صص ۹۷-۹۵؛ برای شناخت زمینه های آن نک:
- Oppenheim: Die Beduinen, vol. 2, 368.
- ۴۱- در باره این شخص پس از این سخن خواهیم گفت.
- ۴۲- تحفة المحبین و الأصباح، ص ۱۷۲
- ۴۳- تحفة المحبین، صص ۴۱۳-۴۱۲
- ۴۴- نک: مظفر. نیز نک: عواد، معجم، ج ۳، ص ۱۵۴؛ امینی، معجم رجال، ج ۳، ص ۱۲۱۶؛ بر اساس آنچه که در ص ۱۲۱۲ آمده، اصل خانواده وی حجازی بوده است (آل مسروح از حرب).



۴۵- نک: مدخل: Ayan al-Shia در دائرة المعارف ایرانیکا. ج ۳، (۱۹۸۹) ص ۱۳۰ و منابعی که در آنجا آمده است. (شرح حال خودنوشت سید محسن امین در چاپ سال ۱۹۸۶؛ اعیان، ج ۱۰، صص ۴۴۶-۳۳۳ آمده است.

۴۶- مظفر، تاریخ الشیعه، ص ۱۱۶

۴۷- به ویژه در: Wsvell: A Modern Pilgrim, 58-63 (در شرح حوادث سال ۱۹۰۸) و جزئیات بیشتر در: العیاشی، المدینه، صص ۵۳۸، ۵۷۲؛ برای شناخت زمینه آن، به ویژه در ارتباط با راه آهن حجاز نک: Philipp: Der bduinische Widerstand، توضیحات مفصل تر را ببینید: Buzpinar: The Hijaz و نیز Oehsenwald : Religion.

۴۸- اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۶۴

۴۹- همان، ص ۳۶۵

۵۰- نقشه را بنگرید در: Burton, Personal, vol, 1, 392; [Map of Medina], EI, vol, 5, 100. Maps

Medina], EI, vol, 5, 100. Maps

۵۱- همان، ج ۱۰، ص ۳۶۵

۵۲- برای اطلاعات بیشتر در باره «حلف» نک:

Juda: Aspekte, 2-8; Graf: Das Rechtswesen, 15f.

۵۳- بدر، تاریخ، ج ۳، ص ۱۵۲؛ بلادی، نسب، ص ۵۵، ۱۶۶-۱۶۸، ۱۸۵؛ ویندر، المدینه، ص ۹۹۸

۵۴- نک: العرب (مجله)، ش ۳۱، (۱۹۹۶)، صص ۷۹۰-۷۸۱؛ ش ۳۲ (۱۹۹۷)، صص ۲۴۹-۲۴۶. کتاب نسب بلادی و آثار دیگر این مؤلف، به طور آشکار، در دفاع از نقش تاریخی حرب، نوشته شده است.

۵۵- بلیهشی، مدینه الیوم، ص ۳۱۲؛ نیز نک: بلادی، نسب، ص ۱۹۷

۵۶- بلیهشی، همان، صص ۳۲۱-۳۱۲

۵۷- همان، ص ۳۲۱

۵۸- معجم معالم الحجاز، ج ۶، ص ۱۸۵

۵۹- معجم قبائل الحجاز، ص ۴۰۸

۶۰- نسب حرب، ص ۵۵

The Shia. 4-۶۱

۶۲- المدینه المنوره فی رحله العیاشی، در باره مؤلف و نوشته او «ماء الموائد» نک: امحزون، صص ۶۶-۱۹، همین طور نک: EI, Vol, 1, 795.

۶۳- نک: مدخل Djafar al-Sadik در EI, vol 2, 374 و مدخل Ismailiyya در EI, vol. 4, 198. در باره مشهد

اسماعیل نک: Wafa, 920. در دوره سعودی، بنای مزبور مورد بی توجهی قرار گرفت و در سال ۱۹۷۵ از

میان رفت. نک: نجفی، مدینه شناسی، ص ۳۸۹. مغربی، المهدم، ص ۱۰؛ سامرائی، السعود، ص ۳۵

- ۶۴- امحزون، ص ۱۷۵
- ۶۵- تحفة المحبین، ص ۳۰۳
- ۶۶- EI, vol. 5, 19. در باره مؤلف نک: EI, vol. 7, 433-35
- ۶۷- نایب الصدر شیرازی، تحفة الحرمین، ص ۲۳۵؛ سیف الدوله، سفرنامه، ص ۱۴۱؛ Dozy: Supplement, vol. 2, 658.
- ۶۸- خلیلی، موسوعه، ج ۳، بخش اول، ص ۳۱۳
- ۶۹- نک: به پارگرافی که در منبع بالا صفحه ۲۶۸ و بعد از آن در صفحه ۳۱۳ آمده است.
- ۷۰- Dozy, Supplement, vol2, 252
- ۷۱- Schlarship. 340, Mekka, vol, 2, 252, fn. 2.
- ۷۲- البلادی در: السباعی، تاریخ مکه، چاپ چهارم، ج ۱، ص ۹۵. (برای متن نک: ص ۳۰۸). البلادی، معجم معالم الحجاز ج ۶، ص ۱۸۶
- ۷۳- الکواکب الحج، ص ۵۳؛ نیز نک: Oppenheim, Die Beduinem, vol. 2, 378
- ۷۴- Personal Narrative, vol, 2, 1, fn. 2.
- ۷۵- L,Arabia Saudiana, 92
- ۷۶- سعید، تاریخ، ص ۴۹۱
- ۷۷- Fontana: Una rappresentazione; art. Date Palm in Encyclopaedia Iranica. vol. 7. 123
- ۷۸- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۰۲ به بعد.
- ۷۹- الحُضری، النخیل، صص ۲۴۱-۲۴۵؛ فضائل المدینه، ص ۱۳
- ۸۰- سمهودی، وفاء الوفا، ج ۱، ص ۱۵؛ Wustenfild: Geschichte, 10
- ۸۱- البتنونی، الرحلة، ص ۲۵۴؛ یوسف، المساجد، ص ۷۲
- ۸۲- همان، صص ۸۷-۸۹؛ الخوئی، شیعه، ص ۵؛ المهدم، ص ۴۲؛ متن یک نامه که به وسیله عبدالعزیز بن عبدالله بن آل شیخ - رییس وقت هیأت امر به معروف و نهی از منکر - به مسؤول امور شهر و روستا. در سال ۱۹۷۶ یا اندکی بعد نوشته شده است.
- ۸۳- نک: مدخل Al-Bahrainy در EI, vol. 1, 941. و نیز مدخل متوالی در همانجا، vol.7, 780
- ۸۴- برای آگاهی های شخصی نک: بلادی، معجم قبائل، ص ۹۵. در باره وادی فُرْع نک: همان مؤلف، معجم معالم الحجاز، ج ۹، ص ۴۱